



سال بیستم

اول عقرب ۱۳۴۱

شماره دهم

سیرت و ابتکار و آثار

شیخ الاسلام حواجه عبد الله انصاری

ان آثار ناسدل علمنا فانظر و ابعده نالی الآثار

دودمان بزرگ حواجه عبدالله انصاری هزار سال قبل درهرات و بلخ، کانون
 ثقافت اسلامی عصر خویش بود و همدرین زمان که کوس جلال و عظمت آل سامان
 بلخ و غزنویان در وسط آسیا کوفته می شد، سرزمین خراسان که ساخه نئی از قلمرو
 سلطنت غزنویان بود، مرکز و پرورش گاه کلتور خاص خراسانی اسلامی شمرده
 می شد.

درین سرزمین، ادب دری و عربی و پشتو با صبغه خاص خراسانی پرورش می یافت
 صنعت و آرت؛ رنگ خراسانی میگرفت، سیاست و اصول جهاننداری و دربار، آداب
 و رسوم مخصوصی داشت. علوم اسلامی از قبیل تفسیر و حدیث و فقه و ادبیات و حکمت
 نیز انتشار می یافت، و دانشمندان این سرزمین در تمام حرکات ثقافی و فکری،
 سهم مهم و بارزی داشتند.

خواجه عبد الله انصاری د رمر کز چنین جریبا ن کلتوری و فکری یعنی هرات پرورده شد، وسیرتس از چهار عنصر قوی تشکیل یافت. باین معنی که وی :
صوفی بود - مفسر بود - محدث بود - ادیب بود. و آثاریکه ازین مرد گرامی عصر باقی مانده، نیز مربوط بهمین چهار عنصر بوده و شخصیت نابغ وی، جامع صفات اربعه سابق است.

اما آثاریکه تا کنون بنام شیخ الاسلام باقی مانده و بماملوم اند بر سه قسم اند:
۱- کتبی که بخامه خود شیخ الاسلام نوشته شده و یا از آثار مستقیم وی اند.
۲- کتابهایی که آنرا امالی گوئیم و برخی از شاگردان استاد آنرا از گفتارهای وی فراهم آورده اند.

۳- آثار منسوبه: که در عصرهای بعدی از استانبول تا هندوستان باو منسوب گردیده ولی نه از نوشته های مستقیم، و نه از گفتارهای املا شده وی اند. بلکه نویسندگان صوفی مشرب دیگر در ازمینه بعد آنرا نوشته و در ضمن اباحت خود برخی از مناجاتها و اقوال او را به عبارت متعارف روز کار در آورده اند. که اگر به نظر انتقادی دیده شوند، انتساب برخی ازین آثار، توهین مقام و آستان بلند انصاریست.

جنبه های ابتکار فکری شیخ الاسلام

طوریکه برخی از نویسندگان معاصر نوشته اند: شیخ الاسلام یکنفر ملای خشک و متعصب - تنبلی نبود. بلکه این مرد عالی مقام در خراسان مؤسس یک نهضت عرفانی و دینی و ادبی است، که حرکت فکری خاص را بوجود آورده بود. و اندرین راه جداً تبلیغ میکرد، و با مخالفان به مبارزه و مقاومت می پرداخت، و احیاناً تکالیف و مصایبی را نیز متحمل می شد، و قوه مقاومت و دفاع از مسلک را داشت.

برخی از مردم آن زمان او را مرد بزرگواری میدانستند (۱) و جمعی افکار

(۱) ابن رجب بحواله کتاب المادح والمدوح عبدالقادر الراوی مینویسد: هنگامیکه

شیخ الاسلام را از هرات نفی بلد کردند، مخلصانش محفه او را با احترام بدوش خود به بلخ

رسانیدند. (طبقات الحنابلہ ۱/۵۶)

و عقایدش را نمی پسندیدند و بقول علامه ذہبی، «عظام و نجسیم و تشبیه منہم بود، ولی زہد و تقوی و یارسانی و تقشف و تعبدوی چنان بود، کہ درہرات جم غفیری از مریدان مخلص و عقیدت مندان را رخ نیز داشت (۱)»
 در اوقات وفات و رحلت انصاری در خر اسان يك حرکت دیگر فکری نیز دیده می شود، کہ امام آن حجة الاسلام غزالی (متوفی ۵۰۵ھ) است، ولی نقطه امتیاز این دونفر مفکر جلیل اینست، کہ شیخ الاسلام اباً عنجد صوفی بود، و از طریق کتاب و سنت بمعراج تصوف رسیده بود، و پدرش در حلقه تصوف شریف حمزہ عقیلی ہروی در بلخ پرورش دیده بود (۲)

اما حجة الاسلام از راه حجت و تفلسف و مطالعات آفاقی باین مقام رسید، کہ ذم الکلام شیخ الاسلام و المنقذ من الضلال حجة الاسلام، در مواضع خاص فکری، نمودار سیر و شہود این دونفر مفکر بزرگوار معاصر اند.
 ولی مادرینجا مقام جلیل اجتهادی و ابتکاری شیخ الاسلام را از سہ ناحیہ مطالعہ میکنیم، و بقول امام ابن تیمیہ کہ در الاجوبة المصرية گفت:

«معظم عند الناس هو امام في الحديث والتصوف والفسیر» (۳) نبوغ او را درین سہ چیز می جوئیم:

۱- محدث محقق

شیخ الاسلام محدث و مفسر محقق بود، بر کتاب و سنت استواری داشت، و راه وصول بہ حقیقت را در استدلال و احتجاج و مباحث سنگین کلامی و جدل اشاعرہ نمی دید، و طوریکہ حجة الاسلام غزالی بعد از طی منازل استدلال و جدل و مطالعات دراز فلفسی در المنقذ من الضلال بہ حقیقتی رسیده بود، شیخ الاسلام ہمین حقیقت را در پرورشگاه دودمانی خود درک کرده و از صراط مستقیم کتاب و سنت بمعراتب بلند تصوف و اشراق باطن توصل جسته بود، و همواره کتاب آسمانی و سنت نبوی

(۱) السبکی: طبقات الشافعیہ ۱۱۷/۳ (۲) طبقات الصوفیہ ۱۳۳ نجات ۳۰۳

(۳) ابن رجب: طبقات الحنا بلہ ۱/۶۶

رادفعاں میکر د، وحتی درین راه مصابی را دید، و سد بار از هرات نفی البلد گردید، (۱)

و زندانی شد.

استاد وی ابوالفضل محمد الجارودی محدث یگانہ و بر گزیده هرات بود، که از خراسان تاحجاز بلقب «امام اهل المشرق» شهرت داشت (متوفی شوال ۵۴۱۰ھ) که در حفظ و تحدیث و تقوی آیتی بود، و نخستین بار در هرات، مکتب تخریج احادیث و تصحیح و نقدر جال را کشود (۲) که شیخ الاسلام شاگرد این مکتب بود.

وی استادان محقق دیگری را چون امام یحیی بن عمار سجستانی (متوفی ۵۴۰۲ھ) و قاضی ابوالمنصور محمد الهروری و اسحاق القراب سرخسی هروری (متوفی ۵۴۲۹ھ) و برادرش اسماعیل (متوفی ۵۴۱۲ھ) و غیره داشت، که در علم السنه ازیشان مستفید گشت (۳) و در عنونه احادیث ثقه تا جائی محتاط بود، که روایت خود را از قاضی ابوبکر حبری استاد دیگرش، بدین سبب ترک گفت، که این قاضی مانند اشعریان به استدلال کلامی پرداخته (۴).

یکم، از دانشمندان معاصر شیخ الاسلام که محمد بن طاهر نام داشت، کتابی را در مناقب وی بنام «المثنور من الحکایات والسوالات» نوشت، که ابن رجب بهواله آن می نگارد:

«محمد بن طاهر از شیخ الاسلام شنید: که شیخ دوازده هزار حدیث صحیح را از برداشت، و در ثنا کیر خود اگر حدیثی را گفتی، اسناد آنرا حتماً بر شمر دی، و بصحت و سقم آن اشارت فرمودی. (۵)

با این تحقیقی که شیخ الاسلام در علم حدیث داشت، و بیگفته جامی، احادیث را از سه صد تن مخرج شنیده بود (نفحات) مسلمانان آن عهد او را حافظ دین و صحت احادیث می شمردند، و سعد بن محمد زنجانی همواره میگفت:

«خداوند تعالی اسلام را بدو تن نگهداری میکند: به عبدالرحمن بن منده در اصفهان

(۱) ابن رجب ۱
 (۲) السبکی ۳ ۴۷
 (۳) ایضاً ۳ ۸۱ و ۳ ۱۱۵ و ۳ ۱۱۶
 (۴) ایضاً ۳ ۱۱۷
 (۵) طبقات الحنا به ۸۱

— و به عبدالله انصاری در هرات (۱) عبدالقادر الرهاوی گوید: در سنه ۴۲۳ چون شیخ الاسلام در راه سفر حج به نشاپور آمده بود، در محفل تدریس امام ابو عثمان صابونی درباره عنعنۀ برخی از احادیث و خلل رجال آن اشارت فرمود، که آن امام بزرگ پذیرفت، و او را جمال عصر و امام اهل السنه گفت. (۲)

شیخ الاسلام در مدرسه فکری خویش، بزرگترین علمای عصر را پرورش داد، که در تمام عالم اسلام تا عصر به تحقیق و تقوی و ثقت شهرت یافتند. وی یکی از تلامذۀ خویش حافظ ابو الفتح نصر بن ابراهیم هروی حنفی (متوفی ۵۱۰ هـ) را گماشت، که «المستدفی الحدیث» را در سه جلد بران احادیث نبوی انوشت، که شیخ الاسلام صحت و ثقت آنرا تحقیق فرموده و تخریج کرده بود. (۳)

در همین مدرسه تحقیق، الحافظ المؤمن بن احمد الساجی (۴۴۵-۵۰۷ هـ) نیز پرورده گردید. که استاد مشرک عالم اسلام بوده بسام محمد ثین بزرگ از روایت کنند، و بقول ابن عساکر شیخ الاسلام همواره گفتی: تا که مؤتمن زنده باشد، کسی بر رسول الله دروغ گفته نمی تواند. (۴) یعنی روایت حدیثی را نخواهد نمود، که در صحت آن شک باشد.

شاگرد دیگر شیخ الاسلام، عبد الاول بن عیسی سجزی است، که در مالین هرات می زیست و در سال ۴۵۸ هـ بدنیبا آمده بود، و در سنه ۵۵۳ هـ در بغداد وفات یافت. این شاگرد نامور انصاری به مسندالدنیا ابوالوقت مشهور و استاد استاد ابن خلکان بود، که در سنه (۵۵۲ هـ) در مدرسه نظامیه بغداد استاد حدیث بود، و محدث مکتار و عالی الاسنادی شمرده می شد. (۵)

شاگردان دیگر وی مانند امام عبدالغافر نشاپوری (۴۵۱-۵۲۹ هـ) و ابو عبدالله حسین هروی و عبدالله بن عنان (متوفی ۲۷۴ هـ) و محمد بن طاهر و عبدالله بن مرزوق هروی

(۱) ایضاً ۲۷ (۲) ایضاً ۱۱۱ (۳) اسما المصنفین ۱۱۱

(۴) السبکی ۳۱۴/۴ و المنتظم ۵۰/۹

(۵) مرآة الجنان ۳۰۴/۳ و شذرات الذهب ۱۶۶/۴ و فیات الاعیان ۳۰۴/۳ و ابن رجب ۱/۷۷

(متوفی ۵۰۷ هـ) و ابو الفتح عبدالملک کروخی (۵۴۸-۴۶۲) علمائی اند، که هم محدث و هم صوفی بودند، و ازهرات قاصر در سرتا سر عالم اسلام، مشاغل تحقیق حدیث و رجال را در مراکز علمی و روحانی برافروختند، و اندرین زمان پیشروان انتشار و تحقیق عام حدیث بودند، که مؤسس این مدرسه تحقیق، همین شیخ الاسلام انصاری ما بود. و چون در عصر خود شهرت علمی فراوانی را داشت، بنا بران در سنه ۴۶۲ هـ از دربار خلافت بغداد و حضور القائم بامر الله با رسال خلعت های اعزازی سرفرازی یافت، و در سنه ۴۷۴ هـ نیز از دربار خلافت المقتدی عباسی به خلع فاخره و القاب شیخ الاسلام، شیخ الشیوخ، زین العلماء رسماً نواخته و شناخته گردید (۱)

۲. مقام بلند و ابتکاروی در تصوف

شیخ الاسلام در مدرسه فکری خراسان پرورش یافت، و درین سرزمین پیش از او صوفیان بزرگی مانند سراج نویسنده اللمع و سلمی مولف طبقات الصوفیه و دیگر کتب و قشیری مؤلف رساله قشیری و کلابادی صاحب التعرف و دیگران گذشته بودند. شکی نیست که پیش از شیخ الاسلام، صوفیان ناموری در خراسان و فارس و کشورهای عربی بر تصوف، کتابهای مهم و گرانبهائی را نوشته و کارهای مهمی را انجام داده بودند، ولی شیخ الاسلام در میدان تصوف، دو کار بسیار مهم را بسر رسانیده است که مقام و مرتبت او را از صوفیان دیگر ممتاز می سازد:

نخست اینکه: شیخ الاسلام برای یک نفر صوفی سالک، راه علمی و مشخصی را برگزید، و بعد از تفکر فراوان، ترتیب و تصنیف مقامات سالک را بصورتی نمود، که برای هر رهرو این کوی، صد مقام معین و مشخصی را مقرر داشت. و هر مقام را هم برده مقام فرعی بخش نمود، که تمام آن هزار مقام شود، و طوریکه در دیباچه منازل السائرین گوید: درین مورد از قول ابوبکر کنانی الهام گرفت که: «ان بین العبد و الحق الف مقام من نور و ظلمة» وی درین ترتیب ابتکاروی، تعریف جامع و مانع را نیز برای هر مقام مقرر داشت.

(۱) ابن رجب، بحواله الرهاوی ۵۷/۱

این ترتیب و درجه بندی علمی مقامات سالکان، را در مجرم سال ۴۴۸ هـ در مجمع تذکیر خود، بمردم تلقین و ابلاغ نمود، که یک نفر شاگرد وی آنرا در کتاب و جیز و نافع «صدمیدان» بفارسی نوشت .

شیخ الاسلام بعد از سنه ۴۴۸ هـ که سال املائی صدمیدان باشد، در ترتیب این مقامات و حذف و تبدیلی بعضی را به بعضی تجدید نظر کرد، و آنرا بصورت نوی در کتاب عربی منازل السائرین با تعاریف و جزئی ترتیب و ضبط نمود .

وی در مقدمه منازل گوید : که متقدمین و متأخرین را برین مقامات کتابهاست ولی هیچ یکی از ایشان درجات این مقامات را تعیین نکرده و ترتیب و تسلسلی نداده اند . اما من به خواهش برخی از غربای هرات، منازل سالکان را توالی و تسلسل داده ترتیب نمودم . (۱)

این ترتیب و درجه بندی ابتکاری شیخ الاسلام در صد میدان کسارنهایی و پخته‌ئی نبود، وی سالها فکر کرد ، و عملاً درین میدان قدم نهاد . تا که در منازل السائرین نواقص کار را رفع نمود ، و با مهارت و پختگی این ترتیب منطقی خود را صبغه جدیدی داد ، و آنچه بر سالک پوشیده بود ، در منازل آنرا روشن نمود . در صد میدان که آغاز این ترتیب منطقی است . شیخ الاسلام خواست تنها تسلسل این مقامات و زایش یکی را از دیگر یا تعاریف موجز به سالکان این کوی بفهماند ، ولی در منازل السائرین ، تمام این صد میدان را برده مرتبه بخش کرد ، تا سالک در هر مقامی که باشد ، ربط خود را با مقامات هم مرتبه دیگر خود بداند ، و از گمراهی باز رهد . بدین ترتیب :

- (۱) بدایات (۲) ابواب (۳) معاملات (۴) اخلاق (۵) اصول (۶) اودیه
(۷) احوال (۸) ولایات (۹) حقایق (۱۰) نهایات (۲)

این ترتیب ابتکاری و تدریج اصولی شیخ الاسلام ، برای رونندگان این کوی، بمنزلت پروگرام و رهنمای دقیقی است که جزویات کار را روشن میسازد

در صد میدان خطوط عمومی منازل را رهنمونی میکنند ، ولی در منازل السائرین این راه روشن می سازد که رونده راه در سیر روحانی خود از ده مرتبه مقررده بکدام جارسیده ؟ و از کجا آغاز بسیرور فتار نموده و کدام مراحل را از کدام مواقف طی کرده است ؟

این ترتیب دقیق و درجه بندی منطقی شیخ الاسلام در بین صوفیان ما بعد طوری مقبول و پسندیده گردید ، که بر کتاب منازل السائرین تا هژده شرح نوشته شد (۱) و علمای ناموری مانند ابن قیم ، بر فعت مقام انصاری اعتراف نمودند ، و عبدالرزاق کاشانی در کتاب اصطلاحات الصوفیه عین همین ترتیب را نقل نمود ، و صدسال قبل یکی از صوفیان متأخر هند مولوی شاه عبداللطیف محی الدین قادری در کتاب جواهر السلوک (۲) همین مقامات شیخ الاسلام را با همان تعریف و ترتیب از روی منازل السائرین در جداول ترتیب داده و طبع نمود . از تمام این مراتب روشن می شود ، که ترتیب ابتکاری شیخ الاسلام در ازمنه بعد ، مقبول هر مکتب فکر بوده و علمای ظاهری و سالکان طریقت قادری و طوائف دیگر صوفیان و دانشمندان آنرا باثقت و طمأنینت پذیرفته بودند .

میدانیم که پیش از شیخ الاسلام ، برخی از متون مهم تصوف نوشته شده و موجود بودند ، مانند قوت القلوب شیخ ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶هـ) و التعارف لمذهب التصوف ابوبکر محمد کلابادی متوفی (۳۸۰هـ) و شرح فارسی آن از ابوابراهیم اسماعیل مستملی در حدود ۳۸۰هـ و کتاب اللمع ابونصر سراج طوسی (متوفی ۳۷۸هـ) و حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی متوفی (۴۳۰هـ) و رساله امام عبدالکریم قشیری (متوفی ۴۶۵هـ) و طبقات الصوفیه و تفسیر حقایق ابوعبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲هـ) که درین کتب و نوشته های دیگر صوفیان ، ذکری از مقامات تصوف بطور غیر مرتب و بدون کدام درجه بندی منطقی آمده و حضرت علی هجویری غزنوی (متوفی حدود ۴۹۰هـ) نیز در کشف المحجوب ذکری از مقامات

(۱) مقدمه صد میدان بقلم س، دی بورکی (۲) طبع مدراس ۱۲۸۳هـ

این کوی داد، و ابومنصور معمر اصفهانی (متوفی ۴۱۸هـ) در کتاب نهج الخاس فقط چهل مقام سلوک را بطور غیر مرتب شرح کرده است.

اما شیخ الاسلام نخستین بار صد مقام تصوف را در صد میدان و منازل السائرین در تحت يك نظم و ترتیب و تعریف منطقی و معقولی در آورد، و برای هر یکی شناسائی کوتاه و جامعی را مقرر داشت، و باز هر ده مقام را در ده درجه فرعی بخش کرد، که جمله هزار مقام شد، و هر ده میدان اساسی را هم در تحت يك عنوان کلی فراهم آورد، که این تجزیه و تحلیل و طبقه بندی او را همانند طبقه بندی آگست کانت در دوره نشو و نماى فلسفه تحقیقی توان شمرد، که بجای خود در عالم تصوف کار نیکو و مفید و ابتکاری بود.

دو دیگر: از مزایای کار شیخ الاسلام در ترتیب و طبقه بندی مقامات اینست که تسلسل آنرا طوری قرار داد، که يك مقام از مقام سابق بعبارت خودش زاید و درین ترتیب تنها بر مقامات روحی و اشراقی انحصار نکرد؛ بلکه اخلاق روزمره عملی و معیشتی را نیز در آن دخیل ساخت. تایك صوفی حتماً مردا اجتماعى مفیدی باشد، و از رهبانیه محترز گردد، و در عین سیر و ارتقای روحی و معنوی بازندگی نیز ربطی و پیوستگی داشته باشد و از همین روست، که شیخ الاسلام نامهای مقامات را از آیات اسمانی استخراج کرد، و شریعت را با حقیقت پیوستگی داد، و این هر دو را با زندگانی.

برخی از نویسندگان معاصر بدون تحقیق، شیخ الاسلام را يك فقیه حنبلی خشک و متعصبی پنداشته اند، ولی این سخن از نظر تحقیق ارزشی ندارد، و صوفی است ولی صوفی روشن ضمیری که تصوف را چنین می شناسد:

«تصوف چیست؟ خلق پسینه کس - هر که بر خلق بیفزاید، بر تصوف بیفزوده باشد.» (۱)

بعد ازین خلق را چنین شرح میدهد :

دلفافت زبان و حسن الخلاق و تازه روی و سخا و نفس و اندکی اعتراض
و پذیرفتن هذرا نکس که عذر دهد با ایشان و تمامی شفقت و رحمة خلق، برایشان و قاجر
ایشان (۱)»

خوب اینچنین يك مرد تازه روی و شیرین زبان و مهربان بر تمام مردم، و پرهیزنده
از خورد گیری و اعتراض، آیا چگونه يك آخوند خشك و متعصبی شده می تواند؟
از نسبت های بی اساسی که برخی از نویسندگان سابق و لاحق به شیخ الاسلام کرده اند،
یکی داستانی نیست از احمد بن عمر نظامی عروضی در چهار مقاله (حدود ۵۰۰ هـ)
که هشتاد سال بعد از درگذشت شیخ الاسلام ساخته و پراخته شده و متضمن تعصب
او با شخصی طبیب و دانشمند بنام ادیب اسماعیل است.

درین حکایه که مانند بسیاری روایات نظامی سراسر مجهول و بی اساس بنظر می آید
چنین نوشته شده که گویا شیخ الاسلام با این خواجه تعصب کردی و بارها قصد او کرد
و کتاب او سوخت. تا وقتی بشیخ مرض فوایق پدید آمد و هر چند اطبا علاج کردند
سود نداشت ناامید شدند. آخر بعد از ناامیدی قاروره شیخ بدو فرستادند و ازو علاج
خواستند بر نام غیری. خواجه اسماعیل چون قاروره نگرید گفت: این آب فلان است
و فوایقش پدید آمده است و دران عاجز شده اند.

مطابق این داستان کو یا ادیب اسماعیل نسخهء علاج را می دهد و به شیخ چنین
پیام می فرستد که علم بپاید آموخت و کتاب نباید سوخت (۲)
شاید قدیمترین روایت در باره تعصب شیخ یکی همین داستان عروضی باشد.
که مانند بسامطالب دیگر چهارمقاله عقلا و نقل باطل است.

جای نهایت بی انصافی است که مادر باره شخصی قضاوت کنیم، که نه صد سال
قبل زندگی داشت، ولی قول و گفتار خودش را مناط اعتبار قرار ندیم. اما آنچه
دیگران بعد ازو راجع باو گفته اند، آنرا از قول خودش اصح و معتبر بدانیم!

اقوال و آراء و افکار خواجه در کتب و اما لی او موجود است و باید در آن تحقیق کرد، که نماینده حقیقی و آینه روشن شخصیت اوست. و من بر همین وتیره داستان تراشیده نظامی را مطالعه میکنم :

ادیب اسماعیل یک نفر طبیب بود، و بقول نظامی اگر شیخ الاسلام کتب او را سوختانده باشد، لابد کتب طب بوده است. ولی ما باید رأی شیخ را در باره علم طب از خود وی بجوئیم. شیخ الاسلام در طبقات صوفیه با رسمت نظر در موارد متعدده نظر خود را در باره طبقه بندی علوم اظهار کرده و از آن پدیدار است که درین مورد امعان نظر و رأی پخته و صائبی داشته و حتی میتوان او را از کسانی شمرد که نه قرن قبل ازین در باره طبقه بندی علوم فکر کرده است. اینک رأی وی در باره طب بالفاظ خودش:

« اما علم طب را میگویند، علم الانسان مالم یعلم، و اصل او تجربیست و حیلست. و آن مباحست و نیکو و عفو است و شافی گوید العلم علم الادیان و علم الابدان » (۱)

در صورتیکه خود انصاری علم طب را مباح و نیکو و عفو گوید، پس چگونه ممکن است باور کرد، که کتب اسماعیل طبیب را به تعصب سوختانده باشد ؟ علاوه برین داستان « جمیع نظامی عقلاً نیز باطل و محال است باین معنی که علم طب درین قرن آتوم و تسخیر فضا در نتیجه اکتشافات ساینس و علوم تجربی به نهایت کمال و ترقی رسیده است. ولی باز هم انسان کنونی با وجود پیشرفت سریع خود درین علم نتوانسته که از تجزیه و تحلیل قاروره یک شخص، نام او را درک کند و از معاینه آب کسی بدفع بیماری فواق نسخه ئی نویسد !!!

پس در صورتیکه خود حکایت عروسی عقلاً نیز محال و باطل باشد، چگونه میتوان آنرا در باره خواجه عبدالله برخلاف تصریح او در مورد طب، دلیل تعصب او با آن طبیب قرار داد ؟

از کارهای مهم شیخ الاسلام در میدان تصوف اینست: که مردم را از خوض در مباحث جدلی و کلامی که خود مایهٔ نفاق و تعصب است بازداشت، و در زندگانی عمالو بمدد اخلاق اجتماعی به تصفیة روحی و بمبداء فیاض جمال متوجه گردانید. وی برای روندگان این کوی، حفظ آداب ظاهری را چنان مهم دید، که دران باره رسالهٔ «مختصر فی آداب الصوفیه» را بفارسی روان و شیرینی املا کرد، و در دیباچهٔ آن گوید:

«بدا نکه اهل تصوف را آداب بسیار است در نشستن و خاستن و خفتن و جامه پوشیدن و خوردن و آشا میدن و بدعوت رفتن و سماع کردن، و در حضر و سفر بودن و در جمله حالات. و هر که خر قه پوشد، و ذی ایشان گیرد، باید که آن آداب بشناسد و بر دست گیرد، تا ظاهر او بدان آراسته شود، که بیرون آن باطن او به حقیقت تصوف منحللی گردد، و گفته اند: هر که ملیح نبود، باطن او صحیح نباشد. ظاهر به آداب نیکو باید داشت، تا باطن با او ان حقیقت آراسته گردد.»

شیخ الاسلام در سیر طریقت، با آداب ظاهری و نزاکت های معاشرت آققدر پای بند بود، که بجزویات آن هم ملتفت است. مثلاً در آداب مهمانی گوید:

«و فرزند خویش و پیش مهمان نیارد تا بنو ازد و بوسه دهد، کی نه هر کس فرزند مردمان را چنین دوست دارد کی فرزند خویش را...» (۲)

جای دیگر گوید: «چون با جماعتی بطعام خو ردن مشغول شود، اگر روزه نافله دارد بکشا ید. کی موافقت جماعت اولی تر، و خود را بقرائی و زاهدی ننماید بخلق تا از ریادور باشد... چون دست بشست به ازار خویش پاک کند کی مکروه هست کی جماعتی دست بیک ازار پاک کنند.» (۳)

(۱) مقدمه مختصر فی آداب الصوفیه (۲) آداب الصوفیه آداب پنجم رفتن بدعوتها.

(۳) آداب چهارم - طعام خوردن.

شیخ الاسلام (چنانکه گفته شد) حقیقت را از شریعت دور نمی برد، و بدین نحو رنگ تصوف اسلامی را از دیدانت هندی و اشراق یونانی و فلاطونیزم جدید و غیره امتیاز و تجلی خاصی می بخشد و گوید:

«شریعت همه حقیقت است و حقیقت همه شریعت. و بنای حقیقت بر شریعت است و شریعت بی حقیقت بیکار است و حقیقت بی شریعت بیکار، و کار کنندگان جز این دو بیکار است.» (۱)

دو میدان هفتاد و هشتم نصیحت خالق را یکی از آیات اولیاء الله شمرده و آنرا چنین تجزیه میکند :

«و نصیحت خلق را سه نشاست: نیکو کاران را یاری دادن و بر بدکاران بخشودن و همه را نیک خواستن. و این اخلاق اصل نیکو دلیست و جو انمردی و کم آزاری.» (۲)

این بود نموداری از وسعت نظر و جنبه عملی و اخلاق اجتماعی و عناصر معاشرت نیکو که در تصوف شیخ الاسلام اساس کار اند. و تصور ملائیت خشک و تحنیل جامه اورا از بین می برند.

حالا ببینیم که در کواشف خاص روحی و مسائل پیچیده تصوف چه نظر و رویهائی دارد؟ و آیا یکتفر فقیه متعصب خشک چنین شده می تواند؟

«شیخ الاسلام گفت: کی بو عبد الله سالمی گفته بود: که الله درازل همه چیز می دید، ویرامه جور کرده بودند باین سبب. شیخ بو عبد الله خفیف گوید: کی این قدم دهر بود. شیخ الاسلام گفت: کی بو عبد الله خفیف انصاف بنه داد. ممکن باشد که او خود، دیدار علم را می گفت.» (۳)

برخی از علمای قشری شطحیات با یزید را نیز نکو هیده اند، و جماعتی دران باره ساکت و متوقف اند، اما شیخ الاسلام اورا چنین تفسیر می نماید :

«بر یزید فراوان دروغها گویند، از اینج برو ساخته اند، یکی آنست کی وی گفت: شدم خیمه زدم بر عرش! شیخ الاسلام گفت: این سخن در شریعت کفر است.

و در حقیقت بعد می حقیقت درست کنی بفرادید آوردن خویش؟ حقیقت چیست؟
پرستن از خویش... جنید متمکن بوده، او را لوچ و پوش نبوده، امر و نهی بزرگ
داشته، و کار از اصل گرفته، (۱)

اکثر صوفیان و علمای اسلامی حسین منصور حلاج را هم نگوشت کرده اند،
و بقول شیخ الاسلام فقط سه تن از عرفاء یعنی ابوالعباس عطا و ابو عبدالله خفیف
و ابوالقاسم نصرآبادی او را می پسندیدند. اما نظر شیخ الاسلام درین باره نهایت
معتدل و محقق و راست که گوید:

«مشایخ در کاروی مختلف بودند و بیشتر ویرار د کنند... من ویرا نه پذیرم؟
و نه رد کنم. شما هم چنین کنید... ویرا موقوف گذارید. و آنکس که او را بپذیرد،
دو شهر از ان دارم که رد کند... ری امامست، و دران جور بود بروی که گفتند که این
کیوی میگوید پیغامبر است و نه چنان بود... و از مشایخ این کار او مه بود که
سیرت وی و ظاهر وی، ظاهر عام بود، و باطن وی باطن خاص. بر حلاج بسیار دروغ گویند
و بسیار سخن هاء نامفهوم و ناراست بروی بندند، و کتابهای نامعروف و حیل بروی
سازند.» (۲)

از تمام این اسناد ثابت می آید، که شیخ الاسلام صوفی متمکن و دانشمند
و وسیع الصدری بود، که مقام تحقیق و منزلت رفیع او را معاصرین وی نیز می ستودند.
باخرزی در درمیه القصر گوید:

«وی در تذکیر مرتبت بلند داشت و در تفسیر یگانه روزگار بود، بسخن زیبا
و شیرین دلهای مردم را صید میکرد، و به یمن و عظم خویش چرك گناهان را می زدود،
روزی همین باخرزی با شیخ الافاضل هرات ابو عاصم حسین بن محمد ابن فضلی
هروی بمحض شیخ الاسلام رفت. گفتار مؤثر و سخنان دلنشین شیخ ایشا ترا
آنقدر متأثر ساخت، که شیخ الافاضل هروی این بیت بگفت:

عیون الناس لم ت
لوقولاتی کعبده الله

این بیت را با خرزى در همانجا چنین تکمیل کرد:

ولا ینکر هذا غیر من مال من الله

بعد ازین خود با خرزى این دو بیت بگفت که حاکی از کمال ارادت اوست

بآستان شیخ:

مجلس الاستاذ عبدالله روض العار فینا

الحق الفخر بنا بعد حکم العار، فینا (۱)

۳- ابتکار شیخ الاسلام در ادب

شیخ الاسلام در فارسی و عربی نویسنده زبر دست و شاعر بلند پایه ٔى بود، در عربی از زمان طفولت شعر می‌گفت (۲) و در مطالب عرفانی قصاید مطولی از وی یادگار است. (۳) و در نثر موجز و حاوی تازی کتاب منازل السائرین وی مثل اعلاى تالیف مانع و جامع است که بعدها شروع زیادی را برانگاشته اند.

امد ابتکار ادبی و براءت فن و قریحه شیخ در تقادیر و مناجات‌ها و امالی فارسی اوست و درین زبان نثری را بوجود آورد مسجع و قفى، که حلاوت و لطافت نظم را در عین مزایا و روشنی‌های نثر داشت، و سبک وی دارای خصایص ذیل بود:

۱- ایجاز غیر مغل: که صد میدان نمونه خوب آنست و یک کلمه زاید و حشورا در آن نتوان یافت.

۲- رعایت سجع در نثر: که باین وسیله گفتار منشور را آهنگ و شیرینی نظم داد، و اکثر مناجات‌ها و ملفوظات او مسجع اند، و رنگ فنی دارند. ولی این تسجیع و جمله بندی موزون و مقفی، ملاحظت و روانی و سادگی کلام را از بین نمی‌برد.

۳- جرأت ادبی: که در مخاطبات او با خداوند، مشحون به نیاز و ادب رندانه وجود است، و همچون یک رهی نیازمند اما جسور با خالق کائنات راز و نیازى دارد.

(۱) ابن رجب ۶۶/۲ دمیة القصر ۱۶۲ (۲) نفحات ۲۱۳

(۳) طبقات الشافیه ۱۱۷/۳

و بسا اسرار و سخن‌های نگفته را در ادب الفاظ و عبارات و آهنگ دلنشینی می‌پیچاند، که یکی از منبع دل‌جو شیده، و بر دل‌های شنوندگان و خوانندگان اثر می‌کند.

۴- در عین فصاحت و بلاغت گفتار و مهارت فنی برخی از اصطلاحات و کلمات خاص لهجه هر وی را نیز می‌آورد، که به امالی وی صبغه خاصی را می‌بخشد، و این خاصیت را در امالی طبقات الصوفیه وی فراوان می‌یابیم، و من آنرا در فرهنگ باخر کتاب آورده‌ام.

در زبان فارسی ایجاد این سبک يك پس منظر تاریخی و معرک‌کی دارد، که از اسلاف به اخلاف انتقال نموده است. باین معنی که سرزمین افغانستان قدیم کهوار پرورش اقوام آریائی بوده و آثار فکری این مردم در ویدا و اوستا بزبان عادی منثوری باقی‌نمانده، بلکه آهنگ شعر موزونی دارد، و همچنین در نوشتنهای هخامنشیان بر سنگ‌نشته‌های فرس قدیم، و در برخی از آثار پهلوی گاه گاهی جمله مسجع و موزونی دیده میشود، و چنین بنظر می‌آید، که رعایت سجع و موازنه یا ازدواج و وزن برای آرایش کلام، میراث باستانی است. و در عصر اسلامی نیز چون قرآن بزبان تازی چنین آهنگ فصیح و دلنشین داشت، و در قرن چهارم رعایت سجع و صنعت پیرایه رنگین ادب تازی بود، بنا بر آن چون ادب در عصرهای سامانیان و صفاریان در خراسان روی به انکشاف نهاد، از همان عصر در دیباجه‌های کتب و یاد در برخی از جملات کوتاه و کلمات قصار، آثار سجع و موازنه دیده می‌شود، کدام کتاب خاصی مبنی بر اصول سجع و قواعد فنی نگاشته نشد، تا که این ابتکار در هرات نصیب شیخ الاسلام گردید، و هم‌ازین دست که محققان او را نخستین سجع ساز زبان فارسی دانسته‌اند، و مر جوم بهار چنین گوید:

«ظاهراً باید نخستین سجع ساز فارسی را شیخ الاسلام عبد الله انصاری شمرد... وی از پیشوایان و بزرگان عرفاست. تصنیفها می‌دارد، که معروفتر از همه

مناجماهای اوست، و این رسا ئل سر تا سر مسجع است. . . اصبغی که خواجه عبدالله آورده است، نوعی است از شعر. زیرا عبارات او بیشتر قرینه هائی است مزه و ج و مسجع، که گاهی به تقلید ترانه های هشت هجائی و قافیه دار عهد ساسانی سه لختی است، که عرب دراز جوزه های قدیم از آنها تقلید می کرده. و نمونه هائی از آن در ترانه کودکان بلخ دزطبری موجود است. (۱) این نثر مصنوع خواجه بعد از آن بر پشتو نیز اثر خود را وارد نمود، و چهار و پنج قرن بعد هنگامیکه بایزید پیروشان و پیروان مکتب او بزبان پشتو چیزی را نگاشتند، مقید به آوردن اسجاع بودند، که خیرالبیان پیروشان و مخزن اخوند درو یزه نمونه های بارز این سبک فنی در پشتواند و در خود فارسی هم استادانی مانند شیخ عطار و قاضی حمیدالدین بلخی و حتی سعدی پیروان همین سبک شعر ده میشوند.

اما گفته نگذردیم: که برخی از نویسندگان معاصر نمونه های گفتار شیخ الاسلام را از کتبی نقل کرده اند که منسوب ب اویند، و با اقایل و ملفوظات اصیل خواجه که در طبقات الصوفیه و کشف الاسرار موجود اند، فکرأ و ادبأ مماثلتی و پیوستگی نمی دارند، و بمرور دهور خلط و امتزاج فراوان در بین آثار اصیل و منسوب با واقع گردیده است. بنابراین باید بر رعایت امانت ادبی در نقل و انتساب اینگونه گفتارها از کمال احتیاط و وسواس علمی کار بگیریم، و اقایل و آثار را با منسوب نسازیم که دون شان و مقام آن صوفی خوش قریحه متمکن باشد. و باید این موارد فکری و فرهنگی را با همان طمطراق و براعت و آهنگ اصیل آن نگهداری کنیم.